

یادداشتی از ضیاء محمد درباره کتاب «غزل اجتماعی معاصر» تألیف مهدی مظفری ساوجی

انتخابی از بهترین غزل‌های اجتماعی معاصر فارسی



پک: کتاب «غزل اجتماعی معاصر» ۴ ر جلد و ۲۵۰۸ صفحه، اثری است به دلایل مختلف بسیار تأمل‌انگیز. مهدی مظفری‌ساوجی، شاعری با چند دفتر شعر موفق، با جویایز متعدد و گفت‌وگوهای خواندنی با نام‌آوران هنر و ادبیات، چهره‌ای است تثبیت‌شده در ادبیات معاصر. در سه چهار سال اخیر نیز، شاهد نگارش کتابی از او با عنوان «متافیزیک شعر» بوده‌ام که به‌زودی در سه جلد وزیری و در حدود دو هزار صفحه منتشر خواهد شد. آنچه آثار او را چشمگیر می‌کند، زمان به‌واقع عظیمی است که مصروف هر یک از آثار خود کرده است. ظاهراً طول روزهای او بیش از طول روزهای معمول است. نمونه بارز این تلاش را در این چهار جلد به‌وضوح می‌توان دید. و این آغاز ماجراست. این کتاب شامل نمونه‌های بعضاً معروف غزل‌های اجتماعی است در فاصلهٔ ۱۲۸۵ (انقلاب مشروطه)، تا ۱۴۰۰ شمسی، یعنی ۱۱۵ سال.

دو: مؤلف در این اثر، که محدوده‌ای بیش از یک‌صد سال را دربرمی‌گیرد، با بالغ بر ۶۰۰ شاعر نام برده و از آنها در مجموع، ۲۷۲۸ غزل انتخاب کرده است. اما ترتیب گنجاندن این شاعران در مجلدات چهارگانه کتاب به شر ذیل است:

جلد یکم: از ۱۲۸۵ (انقلاب مشروطه) تا ۱۳۳۲ (کودتا).

جلد دوم: از ۱۳۳۲ (کودتا) تا ۱۳۵۷ (پیروزی انقلاب).

جلد سوم: از ۱۳۵۸ (پیروزی انقلاب) تا ۱۴۰۰.

البته جلد سوم را به دلیل انبوه غزل‌سرایان، دو بخش کرده و به هر بخش یک جلد اختصاص داده است؛ در این جلد نیز مانند مجلدهای اول و دوم، ترتیب قرارگرفتن شاعران، الفبایی است. توضیح آنکه بخش اول جلد سوم از علی آبان شروع و به سید ضیاءالدین شفیعی ختم می‌شود. و بخش دوم جلد سوم با محمدرضا شفیعی کدکنی آغاز و با ناهید یوسفی به پایان می‌رسد.

سه: چنان‌که دیده می‌شود شاعران، در مجلدات این کتاب، به لحاظ تاریخی، در سه دوره طبقه‌بندی شده‌اند و مبنای این تقسیم، وقایع سیاسی است. این همان مبنای قدیمی تاریخ ادبیات نویسی انگلیسی است که میراث آن به ادوارد براون می‌رسد و از آنجا با رضازاده شفق و ذبیح‌الله صفا ادامه می‌یابد. این روش، عیب‌های واضحی هم دارد. مهم‌تر از همه اینکه تاریخ ادبیات نیست، تاریخ سیاسی ادبیات است. البته مظفری‌ساوجی مدعی تألیف تاریخ ادبیات ایران در ۱۱۵ سال از مشروطه تا ۱۴۰۰ نیست؛ به‌خصوص که به قالب‌های دیگر شعر ایران مانند قطعه، قصیده و اشکال دیگری که بیش از غزل نمایندهٔ تحول زبان و بیان شعر اجتماعی است نیزداخته و دیگر آنکه برای رفع انتقاد مقدر، مقدمهٔ ۲۰۰ صفحه‌ای به کتاب افزوده و از

حاشیه‌ای بر سی‌وچهارمین نمایشگاه کتاب تهران

تک‌گویی با لکنت

با اتکا بر سلطه جامعه نمایش ممکن نیست، که به قول گی دُبور تنها نقش تماشاگر بی‌خبر از همه‌چیز بودن و لایق هیچ‌چیز نبودن است؛ کسی که مدام تماشا می‌کند و دست به عملی نمی‌زند؛ اما استفاده ناشیانه از موقعیت نمایشی، به گتمان نمایش منجر می‌شود. اگر تا پیش از این، هرجا نمایش صدر نشین بود نیروهای سازمان‌یافته به خدمت نمایش درمی‌آمدند و تاوان از مخالفت با وضع موجود به همدستی با نمایش تن می‌دادند، اینک خبری از «امرتا» یا توافق از پیش موجود و ناوخته نیست. در وضعیت اجتماعی و سیاسی که سوددهی و بقای سرمایه برای ناشران شرکت‌کننده در نمایشگاه، اعم از حضوری یا مجازی، دیگر تنها دلیل حضور نیست و مسائل دیگری همچون وضعیت اجتماعی و اعتبار در میان جامعه نیز مطرح است، نمی‌توان انتظاری از ندید گرفتن در قبال چنین اقداماتی داشت. تک‌گویی برپانندگان نمایشگاه دیگر تماشاگرانی خاموش ندارد و البته درک چنین بزنگاهی چندان دور از تصور نبوده است.

گی دُبور معتقد است نمایش سرمایه است در چنان درجه‌ای از انباشت که به تصویر تبدیل می‌شود. مؤلفان کتاب «ادبیات و اقتصاد آزادی: نظم خودجوش فرهنگ» نیز که طرفداران سرسخت بازار آزادند، نویسندگانی مانند تولستوی و داستایفسکی را به کارآفرینانی تقلیل می‌دهند که تقابل تجارت و فرهنگ را از میان برداشته‌اند. اینکه نمایشگاه به‌عنوان محلی برای گردش سرمایه به محلی برای انباشت تصویر (بیلورد-نوشته‌ها) از زبان این نویسندگان بدل شده است، امری تصادفی نیست و دست بر قضا از رویکرد دست راستی و منکی بر منطق بازار برگزاکرکنندگان آن نیز خبر می‌دهد. پل کانتور و اسکفن کاکس، با طرح قضیه رمان‌های سریالی که در قرن نوزدهم در انگلستان و دیگر نقاط اروپا اعتباری داشت، چنین حکم می‌دهند که سرمایه‌داری اثری منفی در هنر ندارد و این یک مثال نقض به حساب می‌آید. «این نکته به‌خوبی نشان می‌دهد که نوشتن در قرن نوزدهم به‌واقع هنری تجاری بوده است و حتی

سبک‌های متنوع شعر ایران و ویژگی‌های آنها به‌تفصیل سخن گفته است. در واقع این مقدمه، نمایندهٔ اِشْراف او بر شعر کلاسیک و معاصر ایران و بیانگر حضور ذهن او در این عرصه است.

چهار: دربارهٔ غزل‌های منتخب مظفری، حرف و حدیث فراوان است. این غزل‌ها بیشتر سؤال برمی‌انگیزند تا به سؤالی پاسخ دهند و این به خاطر گستردگی کار اوست. برمی‌نستند خوانندگانی که با این غزل‌ها زندگی کرده‌اند، به‌خصوص که مظفری‌ساوجی شعرشناس است و انتخاب‌های او دقیق و اغلب از بهترین غزل‌های معاصر زبان فارسی است. البته مخاطب گاهی در این کتاب با غزل‌هایی هم مواجه می‌شود که آن قوت و غنا را ندارند و حتی سرایندهان‌شان هم خود را در ردیف غزل‌سرایان معروف نمی‌دانند. اما همچنان‌که مؤلف، در مقدمهٔ خود اشاره کرده، به این مسئله وقوف داشته و در واقع، برای نمایاندن سیر طبیعی و منظم غزل اجتماعی معاصر از ذکر آنها ناگزیر بوده است.

اما چند سؤال از خواننده:

۱- چند درصد این غزل‌ها تقلیدی و گرفتار تسلط وزن و قافیه‌اند؟

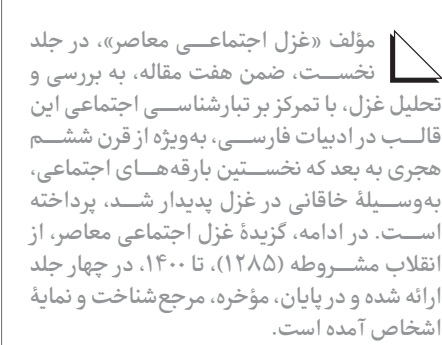
۲- آیا غزل‌ها نشانهٔ تحول تازه‌ای در غزل‌سرایی ایرانند؟

۳- آیا شعر غنایی سنتی غزل، آینده‌ای دارد؟

در هر صورت این ۴ جلد غزل فارسی می‌تواند آغازی باشد برای پژوهش‌های ادبی و فراهم‌آوردن مصادیق مثبت یا منفی برای پژوهندگان آینده. سبیش ماجور و مشگور باد.



بزرگ‌ترین رمان‌نویس‌ها هم مانند دیکزن و فئودور داستایفسکی تلاش می‌کردند برای امرار معاش بنویسند و به‌همین‌دلیل نسبت به خواسته و سلیقه جماعت خوانندگان بی‌اعتنا نبودند». آنان سرپالی نوشتن رمان و استثمار نویسندگان توسط ناشران سرمایه‌دار را انکار می‌کنند و باور دارند این روش به نفع خود نویسنده بوده است. در این کتاب، اینکه تولستوی در مقاله‌ای با عنوان «سخنی چند درباره کتاب جنگ و صلح» اشاره می‌کند این رمان درست‌مثل زندگی براساس هیچ طرح از پیش تعیین‌شده‌ای نوشته نمی‌شود، مترادف «نظم خودجوش بازار» تلقی شده است و نویسندگان کتاب باکی ندارند که تولستوی و داستایفسکی را کارگزار بازار نشان دهند! غافل از آنکه آن عرصه‌ای که در کتاب «ادبیات و اقتصاد آزادی» به‌عنوان عرصه تحقیق نظم خودجوش از آن نام برده شده، در حقیقت خودجوش نیست و کارکرد آن منظم‌تر زیر پا گذاشتن خودانگیختگی اثر ادبی است. درست‌همان مواجهه‌ای که هوگو و تولستوی و دیگر نویسندگان بزرگ ادبیات جهان با اثر ادبی و خلق هنر داشتند و نویسندگان «ادبیات و اقتصاد آزادی» آن را انکار می‌کنند و در نمایشگاه کتاب ما نیز بنا دارند آنان را به خدمت نمایش تبعیت



غزل اجتماعی معاصر مهدی مظفری ساوجی انتشارات دیدآور



در آورند. اگر بزرگان ادبیات جهان به کارگزاران بازار آزاد بدل شدند، چه‌بسا می‌توانند ردای مبلغان اندیشه برگزاکرکنندگان نمایشگاه کتاب را نیز بر تن کنند!

نمایشگاه اسمال بیش از سال‌های دیگر با حاشیه همراه بود. چند هفته پیش از برگزاری سی‌وچهارمین نمایشگاه کتاب تهران، ناشران مستقل تردیدهایی برای حضور یا غیاب در نمایشگاه داشتند و نتیجه آنکه تعدادی از ناشران بزرگ و مهم عمومی، ازجمله نشر چشمه، انتشارات نیلوفر، نگاه، نشر نو، کتاب پارسه و بیدگل از حضور در نمایشگاه انصراف دادند و به نمایشگاه مجازی بسنده کردند. از همین ابهامات و تردیدها در پیوستن یا پیوستن به رویدادهای فرهنگی می‌توان آینده ناووشن پیش‌روی فرهنگ ما را تصور کرد. شاید بیره ناشد که شعار نمایشگاه اسمال: «آینده خواندنی است»، معطوف به آینده است! آینده‌ای که با مخافت بسیار برای همگان همراه است.

پی‌نوشت:

۱. جامعه نمایش، گی دُبور، ترجمه بهروز صفدری، نشر اکه ۲. ادبیات و اقتصاد آزادی: نظم خودجوش فرهنگ، پل کانتور و استفن کاکس، ترجمه سلمان رضوان جوا، انتشارات دنیای اقتصاد

یاد

اصغر رستگار، مترجم «جنایت و مکافات» درگذشت



شرق: اصغر رستگار، مترجم آثار مطرحی از داستایفسکی، ایسن، بکت و استانیسلاوسکی روز چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت بر اثر ایست قلبی از دنیا رفت و درگذشت این مترجم پرکار شوکی برای دوستان و نزدیکان او بود. رستگار، مترجم مقیم اصفهان یکم آبان سال ۱۳۲۸ به دنیا آمد و جز ترجمه‌های مهم در حوزه‌های ادبیات و ادبیات نمایشی، با نشریه «ننده‌رود» نیز همکاری داشت و در آنجا مقالاتی می‌نوشت و ترجمه می‌کرد. او ترجمه را از دوران تحصیل در دانشگاه آغاز کرد و ترجمه او از «جنایت و مکافات» داستایفسکی به‌عنوان کتاب سال برگزیده شد. اصغر رستگار متولد تهران بود و دوران تحصیلی ابتدایی و دبیرستان را در تهران گذراند. او در سال ۱۳۵۳ در رشته ریاضی از دانشگاه فردوسی مشهد فارغ‌التحصیل شد و بعد از آن در تیرماه ۱۳۵۰ به دست ساواک بازداشت و به سه سال حبس محکوم شد. او در فاصله سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ در زندان چند کتاب ترجمه کرد که در آن میان تنها کتاب «سیستم و روش‌های هنر خلاق» از استانیسلاوسکی به چاپ رسید و دیگر کتاب‌ها توسط ساواک ضبط شد و تلاش‌های او برای بازپس‌گیری آثارش به جایی نرسید. همسر ایشان از احوالات اصغر رستگار در ایام آخر عمر می‌گوید، اینکه او در سلامت کامل بود و بیماری سختی نداشت و تنها مشکل چشم راستش بود که او را آزار می‌داد و کار نوشتن و ترجمه را دشوار می‌کرد. با این حال او تا جایی که می‌توانست کار می‌کرد، اما به‌گفته همسرش این موضوع در روحیه ایشان تأثیر بسیار داشت.

رستگار از آن‌دست مترجمانی بود که با دیدگاه انتقادی آثاری را برای ترجمه انتخاب می‌کرد و در این انتخاب‌ها علاقه و ضرورت انتشار آثار را در نظر می‌گرفت. «تئوری بنیادی هنر تاتار» اثر کنتانتین استانیسلاوسکی از آثار این مترجم بود که مقدمه آن این نوع نگاه را نشان می‌دهد: «یکی از عواقب گسترش و نفوذ روزافزون سینما در کشور ما این بوده است که علاقه‌مندان به هنر بازیگری به‌راحتی می‌توانستند حاصل تلاش و کوشش بازیگران مشهور و ستارگان برجستهٔ تئاتر و سینما را در قالب شخصیت‌های گونه‌گون ببینند و احیاناً از هریک، چیزی فرابگیرند. اما همین کار، در عین حال این عیب اساسی را نیز به دنبال داشته است که نمایشگاهی از کاراکترها و تیپ‌های نمایشی، به شکلی حاضر و آماده، در دسترس باشد و بازیگران حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای با استفاده از اشکال خارجی آن تیپ‌ها، و بدون درنظرگرفتن کیفیت‌های درونی احساسات آدمی، به عرضه هنر خود دل خوش دارند. و این درست خطری است که همیشه در کمین بازیگری نشسته است... و به همین دلیل است که آنچه ما در صحنه تئاتر و سینمای کشور مان می‌بینیم حقیقتاً چیزی نیست جز همان تیپ‌های ساخته و پرداخته‌ای که از فرط نمایش مکرر، فرسوده و نخ‌نما شده‌اند و تا چنین است، عرضه نظریه‌های مختلف در زمینه هنر بازیگری و کارگردانی صحنه نیازی سخت محسوس است». از این منظر، رستگار کتاب «تئوری بنیادی هنر تاتار» را گامی برای برآوردن این نیاز می‌داند. از ترجمه‌های اصغر رستگار می‌توان به این آثار اشاره کرد: «برادران کارامازف» و «جنایت و مکافات» داستایفسکی، مجموعه چهارجلدی «عهد عتیق، قصه زندگی و باور یک قوم» و «عهد جدید، در بونه نقد عقلی» که حاصل پژوهش و ترجمه رستگار است، «در انتظار گودو» اثر مشهور بکت، «امپراتور و جلبلی» (نمایش‌نامه جهان‌شمول تاریخی در دو جلد و در دهه) و «بیخ نمایش‌نامه» اثر هنریک ایسن، و نیز «گزارشگر راه‌زای نهفت» (مقالاتی در تحلیل آثار و اندیشه‌های هنریک ایسن). «عیسا» نوشته شارل کنیبر، «از عدن تا تبعید» دیوید رال، «آتشی که نگرفت» جک لندن.

جا پیدا نمی‌کنی. فقط در شهر من. روح‌های بی‌دست، روح‌های بی‌بی، روح‌های کبر و لال، روح‌های به زنجیر کشیده‌شده، روح‌های ردیاب، روح‌های نفرین‌شده، روح‌های پاره‌پاره، روح‌های خودفروخته، روح‌های جدام‌زده، روح‌های مرده» (ص ۵۰).

این احقارت روح آدم‌ها در جای‌جای نمایش دیده می‌شود که با مایه‌هایی از طنز همراه است. در بخشی از نمایش‌نامه یکی از مردم شهر می‌گوید: «زباد فکر نکنید. فکرکردن کار ترسناکی است، نتیجه این طنزآمیز متجلی می‌شود: «باغبان گفت: خود من از فکر این اژدها، به‌جز پسرپریچه‌ای (که هنوز مسخ نشده است و نماد وجدان بیدار جامعه است که واقعیات را می‌بیند و لحتی امپراطور را اعلام می‌کند) بقیه مردم دل‌نگران برهم‌خوردن آرامش زندگی‌شان به قیمت کتمان و نادیده‌گرفتن واقعیات هستند و سودای استفاده تمام و کمال از شرایط پیش آمده را دارند. شرفروش قیمت شیر را سه برابر می‌کند، شکر و کره گیباب می‌شود و دست‌فروش‌ها جنس هایشان را آب می‌کنند. برخی هم به خاطر ترس از عواقب درافتادن با اژدها، در بحبوحه جنگ شوالیه با اژدها، وانمود می‌کنند هیچ اتفاقی نیفتاده و شهر امن و امان است ولی وقتی ورق برمی‌گردد و اژدها شکست می‌خورد، رنگ عوض می‌کنند، سرگ بر اژدها می‌گویند، اژدهای مقوی‌ای می‌فروشنند و علیه اژدها حرف می‌زنند تا حقارت روح آنها در فضایی طنزآمیز متجلی شود: «باغبان گفت: خود من از فکر این هم به وحشت می‌افتم که چقدر وقت برای دست‌بوسی این هیولای تک‌سر تلف کردم. به‌جایش چقدر گل می‌توانستم بکارم!» (ص ۷۲). اینجااست که می‌بینیم وقتی شهردار حکومت را غصب می‌کند تا به قول خودش: «فرمانروای مطلق همه باشد» مردم با این استدلال که: «آخر او که به‌هرحال از اژدها بهتر است، دست‌وپا دارد و پولک ندارد» بدون هیچ اماواگرزی زیر بار حکومت خودکامه جدید می‌روند؛ بنابراین «اژدها» نشان می‌دهد تا زمانی که ریشه‌های فرهنگی توتالیترایسم هنوز زنده باشد هر بار این اندیشه از شکلی به شکلی درمی‌آید و ظاهر می‌شود. در چنین شرایطی که به قول یکی از آدم‌های نمایش: «اژدها نمرده و به آدم‌های زبادی تبدیل شده» (ص ۱۰۳)، راه رستگاری حتی در صورت کشتن اژدها، کشتن اژدهای درون تکتک آدم‌هاست. «اژدها» را آبتین کلکار ترجمه کرده و اخیراً از سوی نشر هرمس منتشر شده است.

نگاهی به کتاب «اژدها» نوشته یوگنی شوارتس

بالاخره حسابی خوشبخت می‌شویم!



رویا صدر

در دوران استالین، یوگنی شوارتس نویسنده روس نمایش‌نامه‌ای در سه پرده می‌نویسد با عنوان: «اژدها». اثر (که با مایه‌هایی از طنز همراه است) قالب حکایت‌های افسانه‌ای را دارد: اژدهایی شهری را تصرف می‌کند، شوالیه‌ای به جنگش می‌رود، شکستش می‌دهد و ماجرا با جشن و پایکوبی تمام می‌شود. اما این حکایت آشنایی افسانه‌ای پس از اولین اجرا در تئاتر مسکو، توقیف می‌شود، تا هجده سال بعد از آن تاریخ یعنی نه سال بعد از مرگ استالین و چهار سال پس از مرگ خود نویسنده اجازه نمایش مجدد پیدا نمی‌کند. بعدها برای نمایش در دوره خروشچف بخش‌هایی از آن حذف می‌شود و هر بار پیش از اجرا با این توضیح همراه می‌شود که نگاه نویسنده متوجه نقد فاشیسم است و نه چیز دیگری!

یوگنی شوارتس نوشتن داستان و نمایش‌نامه بر اساس افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه برای کودکان را در کارنامه خود دارد. او در «اژدها» نیز عناصری از قصه‌ها و افسانه‌های قدیمی را ازجمله اژدها، قالیچه پرنده و کلاه نامرئی‌کننده دستمایه روایت ماجربای افسانه‌ای قرار داده است. با این تفاوت که «اژدها» این بار روایتگر پیروزی نیست، بلکه حکایت بازتولید استبداد و گرفتارشدن از سلطه‌ای به سلطه‌ای دیگر است. روایت سرگذشت مردمی است که به زندگی زیر سایه اژدها عادت کرده‌اند و راه خلاص‌شدن از دستش را آن می‌دانند که اژدهایی دیگر مخصوص خودشان داشته باشد. (ص ۱۶). اژدهای یوگنی شوارتس که علاوه بر گرفتن باج و خراج از مردم، همه‌ساله

اژدها

یوگنی شوارتس ترجمه آبتین کلکار نشر هرمس



استفاده از شخصیت‌های مسئله‌دار و متزلزل مهم‌ترین شگرد نویسنده در ایجاد فضای طنز در اثر است. شخصیت بیمار و مسئله‌دار شهردار (که به اعتراف خودش به تمام مریضی‌های عصبی و روانی دنیا مبتلاست و علاوه بر آن سه مریضی هم دارد که تا‌به‌حال شناخته نشده‌اند) به یاری طنز اثر می‌آید و نویسنده را در ترسیم ریشه‌های شکل‌گیری حکومت استبدادی با زبانی طنزآمیز یاری می‌دهد. شهردار در فرازی از اثر می‌گوید که از حقیقت لعنتی که بوی گندی می‌دهد عیش می‌گیرد و احساس تبعوع پیدا می‌کند و آن‌قدر حقیقت را به خودش هم نگفته که اصلاً پادش رفته این حقیقت چی هست. (ص ۳۷).

تضاد (میان حرف و نیت و عمل شهردار و دیگر شخصیت‌های منفی اثر)، وارونگی (از طریق استفاده از تعابیری که درست مفهوم عکس را در ذهن القا می‌کنند)، جابه‌جایی (میان نقش میانجی و غاصب) ازجمله شگردهایی است که در این اثر استفاده شده و آن را به سمت‌وسوی طنز برده است. شهردار قدرت‌طلب و غل در جایی از نمایش می‌گوید: «برای خیر و صلاح شهر هم چیزی را می‌پذیرم» (ص ۱۰۱) و در بخشی دیگر دغدغه سلامتی مردم را دارد: «شهردار: به آخرین دست‌سز گوش کنید. به‌منظور پیشگیری از همه‌گیری بیماری‌های چشم و فقط به همین دلیل، نگاه‌کردن به آسمان ممنوع اعلام می‌شود. حوادث آسمان از طریق اعلامیه‌های رسمی که منشی شخصی جناب اژدها در موقع لزوم صادر می‌کند به اطلاع شما خواهد رسید» (ص ۶۸).

در بخشی دیگر از نمایش‌نامه به شوالیه می‌گوید: «اینکه شما جناب اژدها را به مبارزه دعوت کرده‌اید بدبختی بزرگی است. اوضاع ما منظم و مرتب بود. جناب اژدها با قدرت و نفوذی که داشت معاون مرا که در پست‌فطرتی لنگه ندارد به همراه تمام یارانش که کاسب و آسیابان هستند را مثل لابر سیاهی بالای سر ما باز فرموده‌اند و جلوهٔ اقتاب را گرفته‌اند. نفس‌های جیس!» (ص ۴۹).